

ویژگی‌های «باطن قرآن» از منظر روایات - امین حسینپوری
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال پانزدهم، شماره ۵۹ «ویژه قرآن‌بشنیدگی»، تابستان ۱۳۹۷، ص ۱۰-۴۶

ویژگی‌های «باطن قرآن» از منظر روایات

*امین حسینپوری

چکیده: نوشتار پیش رو موضوع پر گفتگوی تأویل و باطن قرآن را از منظر روایات اهل بیت علیهم السلام به بررسی نهاده است. محور اساسی سخن درباره این نکته است که با کاوش در احادیث چه ویژگیهای کلی و عمومی را می‌توان برای باطن قرآن برداشت کرد. روشن است که شناخت این ویژگیها به فهم روایات تأویلی رسیده از اهل بیت علیهم السلام - که شمار آنها نیز بسیار فراوان است - بسیار مدد می‌رساند و گاه نگاهها را درباره میزان اعتبار این روایات دگرگون می‌سازد. در این نوشتار نگارنده به چهار ویژگی کلی باطن قرآن از منظر روایات اشاره می‌کند: ۱. صبغة ولایی باطن قرآن، ۲. امکان وجود باطن جداگانه برای هر فقره قرآنی مستقل، ۳. امکان ارتباط ظاهر یک آیه با باطن آیه‌ای دیگر و ۴. امکان ارتباط باطن یک آیه با باطن آیه دیگر. نگارنده در هر بخش کوشیده تا با یادکرد نمونه‌هایی از چهار ویژگی یاد شده به تبیین این خصوصیات پردازد. کلیدواژه‌ها: تأویل قرآن؛ اهل بیت علیهم السلام؛ روایات تأویلی؛ ظاهر؛ باطن.

اشاره

نوشتار پیش رو به موضوع با سابقه تأویل قرآن از منظر روایات اهل بیت علیهم السلام می‌پردازد.

تاکنون درباره موضوع تأویل قرآن آثار فراوانی نگاشته شده است که طبعاً هر یک به سهم خود زوایایی از این موضوع را کاویده و نکته‌هایی درباره آن فرادید نهاده‌اند. با وجود این، همچنان ضرورت بازخوانی دوباره این موضوع - به ویژه از منظر روایات اهل بیت علیهم السلام که تنها مرجع دارای صلاحیت برای اظهار نظر در حوزه تأویل هستند - احساس می‌شود. البته درباره موضوع تأویل، از زوایای گوناگونی می‌توان سخن گفت. ولی ما در اینجا از بررسی مباحثی همچون تعریف لغوی تأویل و کاربردهای اصطلاحی آن، تفاوت آن با تفسیر، چگونگی کاربرد تأویل در حوزه‌های گوناگونی مانند فقه و اصول، کلام و عرفان و خصوصیات هر کاربرد و مباحثی از این دست صرف نظر می‌کنیم و خوانندگان محترم را به منابعی که این موضوع را به تفصیل بررسیده‌اند ارجاع می‌دهیم.^۱

نیز شایان یادآوری است که پیش از این برخی پژوهشگران، بدین بحث از منظر روایات پرداخته و ویژگی‌هایی در این باره برشمرده‌اند.^۲

از این رو در این بخش می‌کوشیم از تکرار مکرات خودداری کنیم و آن بخش از مطالب را که در نوشه‌های دیگر دانشوران بازگو شده است، گزیده‌تر و با ارجاع به آن منابع مطرح کنیم و سخن را بیشتر در حوزه‌هایی که بدان‌ها کمتر پرداخته شده است، بگسترانیم.

۱. برای نمونه ر.ک. روش‌های تأویل قرآن، محمد کاظم شاکر، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۱ش.

۲. چیستی باطن قرآن کریم از منظر روایات، علی اکبر بابایی، فصلنامه علوم حدیث، زمستان ۱۳۸۵ش، ش ۴۲ ص ۱۸-۱۲، منابعی دیگر در این زمینه در آینده معرفی می‌شود.

خصوصیت اول: صبغه ولایی باطن قرآن

از مجموعه روایتهای حوزه باطن قرآن، این نتیجه به دست می‌آید که حقیقت باطن قرآن، از یک سو به نمایش نهادن ولایت اهل بیت علیهم السلام و دعوت بدان و مثل و نمادی برای هدایت مؤمنان به سوی ابعاد گوناگون ولایت آن بزرگواران است، و از سوی دیگر جلوه‌گر ساختن پلیدیهای دشمنان آن رهبران گران ارج و زنhar دادن مردم از پیروی آنان است. به عبارت دیگر، قرآن در ظاهر خود - در آیات بسیار- مؤمنان را به سوی توحید و گردن نهادن به پیام انبیاء علیهم السلام و به شکل ویژه ایمان به رسول اکرم صلوات الله علیه وآلہ فرا می‌خواند. اما همین قرآن کریم در باطن و حقیقت آیات خود، مردمان را به سوی ولایت امیرالمؤمنین علیهم السلام و اهل بیت علیهم السلام و دوری از دشمنان ایشان فرا می‌خواند.

اکنون برای تثیت این ادعا برخی از مهمترین روایتهای بیانگر این حقیقت را با هم بررسی می‌کنیم.

- امام صادق علیهم السلام ضمن حدیثی طولانی به ابوبصیر می‌فرمایند: «... ما من آیة نزلت تَقْوُدُ إِلَى الْجَحَّةِ وَلَا تذَكِّر أَهْلَهَا بِخَيْرٍ إِلَّا وَهِيَ فِينَا وَفِي شِيعَتِنَا، وَمَا مِنْ آيَةٍ نَزَّلَتْ تذَكِّر أَهْلَهَا بِشَرٍّ وَلَا تُسْوِقُ إِلَى النَّارِ إِلَّا وَهِيَ فِي عَدُوْنَا وَمِنْ خَالَفَنَا...»^۱

بنا بر مضمون این حدیث، همه آیاتی که در آنها سخن از بهشت یا دوزخ است و شایستگان بهشت و دوزخیان را فراز می‌آورد، در حقیقت اشاره به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آن بزرگواران دارد، حتی اگر ظاهر آیه درباره انبیاء پیشین و پیروان و دشمنان آنان باشد.

۱. ضمیر «ها» به «النار» برمی‌گردد که یا از حدیث افتاده است و یا به قرینه مقام، امام از یادکرد آن خودداری کرده‌اند. احتمال نخست دور از ذهن نمی‌نماید، به قرینه اینکه قاضی نعمان همین روایت را در دعائیم الاسلام ج ۲ ص ۷۶ به بعد آورده و در آنجا عبارت این گونه است: «وَكَلَ آيَةً تَحْذِّرُ النَّارَ وَتذَكِّرُ أَهْلَهَا فَهَىَ...». (همان ج ۲ ص ۷۸)

۲. کافی ج ۸ ص ۳۶ دعائیم الاسلام ج ۲ ص ۷۶ به بعد.

- امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرموده‌اند: «يا محمد إذا سمعت الله ذكر أحداً من هذه الأمة بخير فحن هم وإذا سمعت الله ذكر قوماً بسوءٍ مِّنْ مضى فهم عدوّنا»^۱

از این روایت برداشت می‌شود که ریشه و بن مایه همه ستایش‌هایی که در قرآن نسبت به مؤمنان و نیکوکاران از امت اسلام دیده می‌شود، به اهل بیت علیهم السلام بر می‌گردد و مراد حقيقی و بالذات از آن عنوان، اهل بیت علیهم السلام هستند.^۲

درست از همین روست که رسول اکرم ﷺ - بر پایه نقل الإحتجاج - در خطبه گرامی غدیر و در حضور انبوه مسلمانان فرمودند: «عشر الناس! هذا على أنصركم لى وأحقكم بى... و ما نزلت آية رضي إلا فيه، و ما خاطب الله الذين آمنوا إلا بدأ به، و لا نزلت آية مدح في القرآن إلا فيه، و لا شهيد بالجنة في «هل أتى على الإنسان»^۳ و لا أنزلها في سواه و لا مُديح بجا غيره...»^۴

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «ما تَرَأَّفَ فِي الْقُرْآنِ ﴿يأيها الذين آمنوا﴾ إِلَّا وَعَلَىٰ أَمْرِهَا وَشَرِيفَهَا»^۵

- کلینی از امام کاظم علیه السلام در باره آیه ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَمَ ربي الفواحش مَا ظهرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ...﴾^۶ چنین آورده است:

«إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَاهِرٌ وَبَطْنٌ؛ فَجَمِيعُ مَا حَرَمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ؛ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أُمَّةُ الْجَحُورِ. وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ؛ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أُمَّةُ الْحَقِّ»^۷

- از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: «نزل القرآن أربعة أرباع: ربع فينا و ربع في عدوّنا و ربع

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۳.

۲. البته این بدان معنا نیست که بر این اساس، ظاهر آیات قابل فهم و یا شایان استناد نیستند، بلکه اشکالی ندارد که هدف از اطلاق یک عنوان، اولاً و بالذات، ائمه علیهم السلام یا دشمنان آن بزرگواران باشند و ثانياً و بالعرض نیکوکاران و بدکاران امتهای پیشین.

۳. اشاره است به نخستین آیه‌های سوره انسان.

۴. الإحتجاج ج ۱ ص ۷۶؛ روضة الوعظلين ص ۹۵؛ التحصین سید بن طاووس ص ۵۸۴.

۵. تفسیر فرات ص ۴۹.

۶. سوره اعراف آیه ۳۳.

۷. کافی ج ۱ ص ۳۷۴؛ کتاب الغيبة نعمانی ص ۱۳۰.

سنّ و أمثال و ربع فرائض وأحكام^۱

همچنین در برخی نقل‌ها پس از این عبارت می‌خوانیم: «ولنا أهل البيت كرائم القرآن».^۲ با این حال، کلینی در مضمونی نزدیک به آنچه گذشت، از امیر المؤمنین علیه السلام گزارش کرده است که: «ثلث فينا و في عدونا، و ثلث سُنّ و أمثال، و ثلث فرائض وأحكام».^۳ این دو دسته از احادیث - صرف نظر از ناسازگاری ظاهری میان آنها که در جای خود از سوی محدثان و دانشوران بررسی شده است -^۴ نشان می‌دهد که از نگاه این دسته از احادیث، آن بخش از آیات قرآن که به سرگذشت انبیاء گذشته علیهم السلام و پیروان آنان می‌پردازد، در حکم «فينا» خواهند بود، یعنی همان حکم و فضائل و مدح‌ها در حقیقت به ائمه علیهم السلام باز می‌گردد. چنانکه آن دسته از آیات که به داستان دشمنان انبیاء پیشین علیهم السلام و بر نمودن پلیدی‌ها و بدفرجامی‌های آنان اشاره دارد، در حقیقت آینه‌ای برای جلوه‌گر ساختن سر انجام دشمنان اهل بیت علیهم السلام است و همه آن نکوهش‌ها در اصل به آنان باز می‌گردد.

خصوصیت دوم: امکان وجود باطن جداگانه برای هر فقرهٔ قرآنی مستقل
یکی از مباحث مهم و اثرگذار در فهم آیات کریمه قرآن که در سالیان اخیر پژوهشگران بدان توجه نشان داده و درباره آن سخن گفته‌اند، مسئله فقره‌ها یا

۱. کافی ج ۲ ص ۶۲۸.

۲. المسائل السروية ص ۸۰؛ تفسیر العياشي ج ۱ ص ۹؛ تفسیر فرات ص ۶.

۳. الكافي ج ۲ ص ۶۲۷؛ تفسیر العياشي ج ۱ ص ۹-۱۰ برای نشانی شمار بیشتری از این دو دسته احادیث، بنگرید: مجلة معرفت، پاییز ۱۳۷۷ش، شماره ۳۶، مقاله «باطن قرآن کریم»، علی اکبر بابایی ص ۱۲.

۴. بنگرید: التفسير الصافي ج ۱ ص ۲۴؛ مقاييس الأصول ص ۵۷۶؛ مرآة العقول ج ۱۲ ص ۵۱۷.

۵. از واژه «فقره» یا «فراز» در این بخش، هر قطعه از جمله‌های قرآنی را خواسته‌ایم که از نظر لفظی دست کم در بردارنده ارکان لازم برای تشکیل یک جمله عربی - مبتدا و خبر یا فعل و فعل و مفعول - باشد. روشن است که در این هنگام، معنا نیز در محدوده همان جمله تام خواهد بود. بنابراین بر واضح است که فقره در اینجا اعم از یک جمله یا یک آیه به کار رفته است. البته در خلال بحث و به تناسب موارد گوتانگون، این معنا ممکن است اندکی توسعه یابد یا مضيق شود که با اندک درنگ روشن می‌گردد.

فرازهای تقطیع شده و مستقل در آیات قرآن است. روشن است که پرداختن به ابعاد گوناگون این مسأله، در این مجال ممکن نیست و لازم نیز نمی‌نماید. چه پیش از این قلم برخی پژوهشیان به گستردگی درباره آن سخن گفته‌اند.^۱ البته محور بحث غالباً وجود معنای ظاهری جداگانه و قابل استناد برای هر یک از فقره‌های قرآنی است که از نظر لفظی مستقل باشد، چنانکه از نمونه‌هایی که خواهد آمد دانسته می‌شود. ولی هدف غایی ما در این بخش اثبات این نکته است که هر فقره قرآن که از نظر لفظی تام باشد، علاوه بر آنکه معنایی ظاهری و مستقل از ماقبل و مابعد و حتی سیاق آیات دارد، باطنی مستقل و جداگانه دارد که با باطن دیگر فقره‌های همان آیه یا باطن آیات قبل و بعد الزاماً همسو و هم مضمون نیست. پیش از پرداختن به این مدعای لازم است در باره دلالت مستقل هر فقره از فقرات قرآنی بر معنایی ظاهری اندکی توضیح دهیم و برخی مستندات آن را برشمیریم تا آنگاه نوبت به معنای باطنی مستقل هر فراز قرآنی برسد.

در اینجا برای آشنایی با این موضوع و ورود به این مبحث، مفید خواهد بود که سخنی ارزشمند از علامه طباطبایی(ره) را یاد آور شویم. ایشان ذیل آیه ﴿فَإِنَّمَا ثُولُوا فَشَّمْ وَجْهَ اللَّهِ﴾^۲ به برخی روایت‌ها اشاره می‌کنند که بر پایه آنها امام علی^{علی‌الله‌ السلام} این آیه را مربوط به نماز مستحبی دانسته‌اند و این گونه نتیجه گرفته‌اند که نماز مستحبی را می‌توان به هر سویی خواند.^۳ هر چند روشن است که به سوی قبله بودن افضل است. آنگاه در یک توضیح پر اهمیت چنین می‌نویسد:

۱. برای برخی منابع که به تفصیل در این باره گفت و گو کرده‌اند، بنگرید: فقه پژوهی قرآنی، فصل نهم، فرازهای تقطیع شده قرآن، صص ۵۱۰-۴۵۱؛ سایه‌ها و لایه‌های معنایی، همه کتاب به ویژه ص ۳۹۷-۴۰۰ که به طور خاص با عنوان بحث ما مرتبط است و نمونه‌هایی از فقرات قرآنی را که باطنی مستقل از سیاق ظاهری آیات دارند، به دست داده‌اند.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۵: پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۲۵۹.

«و اعلم أنك إذا تصفحت أخبار أئمة أهل البيت حق التصريح، في موارد العام و الخاص و المطلق و المقيد من القرآن، وجدتها كثيرةً ما تستفيد من العام حكمها، و من الخاص -أعني العام مع المخصوص- حكماً آخر. فمن العام مثلاً الاستحباب كما هو الغالب و من الخاص الوجوب، و كذلك الحال في الكراهة و الحرج، و على هذا القياس. و هذا أحد أصول مفاتيح التفسير في الأخبار المقلولة عنهم، و عليه مدار جمّ غير من أحاديثهم.

و من هنا يمكننا أن تستخرج منها في المعارف القرآنية قاعدتين:

إحداهما: أن كل جملة وحدها، و هي مع كل قيد من قيودها تحكي عن حقيقة ثابتة من الحقائق أو حكم ثابت من الأحكام، كقوله تعالى: «قُلِ اللَّهُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»: الأنعام-٩١، ففيه معان أربع: الأول: قُلِ اللَّهُمَّ و الثاني: قُلِ اللَّهُمَّ ذَرْهُمْ، و الثالث: قُلِ اللَّهُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ، و الرابع: قُلِ اللَّهُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ. و اعتبر نظير ذلك في كل ما يمكن. و الثانية: أن القصتين أو المعينين إذا اشتراكا في جملة أو نحوها، فهما راجعان إلى مرجع واحد. و هذان سران تحتهما أسرار و الله المحادي»^۱

موضوع سخن ما در این مرحله، نخستین قاعده‌ای است که علامه استخراج کرده‌اند. بر پایه آن قاعده، همان گونه که ایشان نمونه آورده‌اند، هر جمله قرآنی به تنهایی حقیقتی مستقل و ثابت دارد که الزاماً فهم آن وابسته به فهم دیگر جملات مرتبط با آن یا نیازمند هماهنگی با سیاق آیات پیشین و پسین نیست. این دیدگاه علامه بسیار شایان توجه است، چه کلید فهم بسیاری از روایت‌های تفسیری را به دست می‌دهد. پیش از آنکه به بیان نمونه‌هایی برای قاعده یاد شده بپردازیم، شایسته است به برخی نکته‌ها که می‌تواند دلیل یا دست کم مؤیدی شایان توجه بر این برداشت علامه باشد، اشارت کنیم؛

احادیثی در تأیید این دیدگاه

الف- فضیل بن یسار می‌گوید: از امام باقر علیه السلام در باره این روایت پرسیدم: (هیچ

۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۶۰.

آیه‌ای از قرآن نیست مگر آنکه ظهر و بطنی دارد و هیچ حرفی در قرآن نیست مگر آنکه حدی و مطلع^۱ دارد. منظور معصوم علیہ السلام از ظهر و بطن چیست؟ فرمود: ظهری [دارد که معنای آن روشن است] و بطنی که تأویل آیه است. بخشی از آن گذشته [و واقع شده] و بخشی از آن هنوز نیامده است. [تأویل] همانند حرکت ماه و خورشید در جریان است. هرگاه [هنگام] تأویل چیزی از آن فرا رسد، همان گونه که بر برخی زندگان جاری می‌گردد، بر مردگان هم واقع می‌شود. همان سان که خداوند تعالی فرموده است: ﴿وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۲ و ما آن (=تأویل) را در می‌یابیم.^۳

آن چه در اینجا برای بحث ما سودمند است، گفتگو در باره حدیثی است که فضیل از آن پرسیده بود، به ویژه بخش پایانی آن: «ما فيه حرف إلا و له حد و مطلع». صرف نظر از ارتباط میان چهار مفهوم - ظهر و بطن و حد و مطلع - که در کلام مفسرانی همچون علامه طباطبائی از آن سخن به میان آمده است،^۴ روشن است که ظاهراً حد و مطلع هر دو از مقوله معنا هستند.^۵ همچنین در این حدیث حرف را در کنار آیه جای داده‌اند، پس مراد از حرف، یا هر یک از حروف الفبا یعنی «أ»، «ب»، «ت» و... است و یا بخشی که از یک آیه کوچک‌تر است؛ نوع دوم خود می‌تواند شامل هر تک کلمه یا هر جمله‌ Tamَ المعنی باشد و در هر دو صورت، این

۱. در نسخه چاپی بصائر الدرجات «حدٰ يطلع» آمده است ولی در نقل بحار از بصائر «حدٰ و مطلع» گزارش شده است. ما نقل بحار را به جهت هماهنگی با برخی روایت‌های اهل سنت و نیز اطیبان بیشتر نسخه‌های استفاده شده در بحار ترجیح دادیم.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷:... با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در داشت کسی نمی‌داند.

۳. بصائر الدرجات، ص ۲۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۹۷. در روایت‌های اهل تسنن نیز روایاتی نزدیک به همان حدیث که فضیل درباره آن از امام پرسیده بود، دیده می‌شود. برای نمونه بنگرید: تفسیر الثعلبی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ التمهید ابن عبدالبر، ج ۸، ص ۲۸۲؛ تفسیر البغوي، ج ۱، ص ۶۹.

۴. المیزان، ج ۳، ص ۷۴.

۵. همان.

بخش از این روایت می‌تواند گواهی بر درستی قاعده‌ای باشد که علامه برداشت کرده‌اند. زیرا اگر حتی مراد از حرف، یک حرف الفبا باشد و آن حرف به تنها یعنی مستقل داشته باشد، آنگاه هر جملهٔ تام در آیه به طریق اولی معنایی مستقل خواهد داشت.

ب) مجموعه‌ای دیگر از احادیث

از جمله نکته‌هایی که می‌تواند مؤید قاعدهٔ برداشت شده از سوی مرحوم طباطبائی باشد، احادیثی است که در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» و «حروف مقطوعه» در آغاز برخی سوره‌های قرآنی روایت شده‌اند. برای نمونه علی بن ابراهیم با چندین سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» فرموده‌اند: «الباء بباء الله و السين سناء الله و الميم ملك الله...».^۱ در تفسیر حروف مقطوعه روایت‌های دیگری نیز رسیده است. صدوق در معانی الأخبار بابی را به این روایت‌ها اختصاص داده است.^۲ برای نمونه امام صادق علیه السلام «ألم» در آغاز سورهٔ بقره را به «أنا الله الملك» و «ألم» در آغاز سورهٔ آل عمران را به «أنا الله العظيم» و «المص» را به «أنا الله المقتدر الصادق» تفسیر کرده‌اند. در همین روایت امام، تفسیر دیگر حروف مقطوعه را نیز به همین سیاق بیان داشته‌اند.^۳ در روایاتی دیگر امامان علیهم السلام تفسیری برای هر یک از حروف الفبا به سبک آنچه گذشت بیان فرموده‌اند.^۴ در روایتی دیگر امام باقر علیه السلام تفسیر هر یک از حروف «ابجد» را از زبان حضرت عیسی علیه السلام بیان کرده‌اند. برای نمونه فرموده‌اند: «الألف آلاء الله والباء بمجحة الله والجيم».

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸؛ بهاء در لغت به حسن و نیکویی، سناء به رفعت و بلند مرتبگی معنا شده است، بنگرید: لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۰۳ و ۹۹. برای منابع دیگر این روایت بنگرید: المحسن، ج ۱، ص ۲۳۸؛ الكافی، ج ۱، ص ۱۱۴؛ معانی الأخبار، ص ۳.

۲. معانی الأخبار، صص ۲۸-۲۲.

۳. همان، ص ۲۲-۲۳.

۴. همان، صص ۴۳-۴۵.

دانشوران درباره معانی این گونه روایت‌ها و چگونگی پیوند میان این حروف و معانی یاد شده و کیفیت دلالت این حروف بر آن نکته‌هایی فراز آورده‌اند.^۲ ولی محل استشهاد در اینجا آن است که: اگر بپذیریم که هر یک از حروف مقطوعه قرآن دلالت بر معنایی مستقل دارند - یعنی معنایی جداگانه از آنها اراده شده است - آنگاه برای هر جمله قرآنی که معنای کاملی داشته باشد نیز، باید به طریق اولی معنایی مستقل و جداگانه در نظر گرفت. اگر این گونه احادیث را به تنهایی دلیلی بر این ادعا به شمار نیاوریم، باری از قرینه بودن آن نمی‌توان چشم پوشید که در کنار قرینه‌های گذشته و آینده، ما را به درستی سخن علامه رهنمون می‌گردد.

روش عملی اهل بیت ﷺ

یکی از مهمترین دلایل وجود معنای جداگانه برای جمله‌های تام قرآنی یا همان فرازهای تقطیع شده از آیه، روش عملی اهل بیت ﷺ است. بدین معنا که آن بزرگواران در موارد متعدد به فقره‌های کوتاه قرآنی استناد جسته و از آن حکمی را برکشیده‌اند و معنای فراز آمده را به جملات پیشین و پسین در همان آیه وابسته نکرده‌اند. سید محمد علی ایازی با اشاره به این نکته به عنوان یکی از دلایل حجیت فرازهای تقطیع شده قرآنی، این گونه استنادات اهل بیت ﷺ را دو دسته بررسی نموده است:

الف) استناد به آیات غیر مرتبط به باب.

ب) استناد به آیات برخلاف سیاق.^۳

۱. همان، ص ۴۶، و نیز نک ص ۴۷.

۲. برای نمونه: شرح اصول الکافی ملا صالح مازندرانی، ج ۴، پاورقی ص ۳ از علامه شعرانی؛ مرآۃ العقول، ج ۲، ص ۳۷؛ الحاشیة علی اصول الکافی رفیع الدین نائینی، صص ۳۸۵-۳۸۶؛ تفسیر القرآن الکریم، سید مصطفی خمینی، ج ۱، ص ۱۶۵ به بعد.

۳. فقه بڑوی قرآنی، ص ۴۸۰ و ۴۸۳.

بررسی تفصیلی ایشان در این بخش، ما را از پرداختن بیشتر به این موضوع تا اندازه زیادی بی نیاز می کند. در اینجا تنها به هدف آشنایی اجمالی از هر دسته، تنها یک نمونه را با توضیح ایشان گزارش می کنیم:

- نمونه‌ای از دسته نخست: «امام صادق علیه السلام برای تعیین محدوده تیمم از آیه: ﴿وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطُعُوا أَيْدِيهِمَا جَزاءًٌ مِّا كَسَبُوا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ...﴾^۱ چنین استفاده می کنند که اگر خداوند محل تیمم را از آرنج یا مچ و یا جاهای دیگر قرار می دهد، برای آن مواردی است که دست شخص قطع می شود و نمی تواند تیمم کند. پس خداوند حال مردم را رعایت می کند و نسبت به حدود و احکام الهی همه جوانب را ملاحظه می کند. بعد حضرت به آیه ﴿وَ مَا نَنْتَرُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ، لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِنَا وَ مَا خَلْفُنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ، وَ مَا كَانَ رَبِّكَ نَسِيَّا﴾^۲ استدلال می کند: فامسح على كثیک من حيث موضع القطع، و قال: «وَ مَا كَانَ رَبِّكَ نَسِيَّا».

بنابراین، حضرت برای استفاده حکمی به آیه دیگری که صدر و ذیل آن مربوط به موضوع نیست، استدلال می کند... جالب توجه اینکه عنوان: «وَ مَا كَانَ رَبِّكَ نَسِيَّا» می تواند فراز مستقلی در استنباط احکام باشد و در جعل قوانین و احکام (مانند محدوده تیمم)، موارد نادر و استثنایی، چون دست قطع شده دزد، پیش‌بینی و حال وی رعایت شده است. شاهد بر آن همین جمله از آیه بوده است.^۳

- نمونه‌ای از دسته دوم: یکی دیگر از موارد استفاده اهل بیت از فرازهای تقطیع شده، جایی است که میان سیاق و فراز تقطیع شده مناسبتی نیست، مثل این دو آیه شریفه: ﴿وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَرْوُسًا * قُلْ كُلُّ

۱. سوره مائدہ، آیه ۳۸: و مرد و زن دزد را به [سزا] آنچه کرده‌اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا بُرید...

۲. سوره مریم، آیه ۶۴: و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم. آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است، [همه] به او اختصاص دارد، و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است.

۳. فقه بڑوی قرآن، ص ۴۸۱ با اندک تلخیص.

یَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرِئِنْكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدِي سَبِيلًا.^۱ کسی از امام صادق علیه السلام درباره نماز خواندن در عبادت گاههای اهل کتاب می‌پرسد. حضرت این عمل را جایز می‌داند و به این فراز از آیه تمسمک می‌کند: ﴿فُلْ كُلُّ يَعْمَلٌ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾، با آن که صدر آیه در باره کسانی است که به آنها نعمت داده شده، ولی روی گردانی کرده و در نتیجه به آنها بدی رسیده، نومید شده به یاد خدا می‌افتد. لذا قرآن می‌گوید: «آری هر کس به فراخور سرشت و عادت و روش خویش کار می‌کند». امام صادق علیه السلام از این ذیل، برداشت عامی نسبت به نیت و روش هر فرد می‌کند و با آن برای صحّت نماز در مکان‌های مذهبی اهل کتاب استدلال می‌کند، گرچه گمان می‌رود در زمرة کفار در آیند و در محیطی که قرار می‌گیرند نوعی تبلیغ برای آنان محسوب شود، اما چون نیت آنان در جای خود محفوظ است، نماز آنها صحیح می‌باشد.^۲

روش مفسران

علاوه بر دلایل یاد شده، روش عملی مفسران و بهره‌گیری آنها از این رویکرد نیز می‌تواند به عنوان گواهی بر وجود معنای مستقل برای هر فقره تام قرآنی باشد.^۳

۱. سوره اسراء، آیه ۸۳ و ۸۴: و چون به انسان نعمت ارزانی داریم، روی می‌گرداند و پهلو تپی می‌کند، و چون آسیبی به او رسد نومید می‌گردد. بگو: «هر کس بر حسب ساختار [روانی و بدنی] خود عمل می‌کند، و پروردگار شما به هر که راه یافته‌تر باشد داناتر است».

۲. فقه پژوهی قرآنی، ص ۴۸۳. ایشان دو دلیل دیگر را نیز در اینجا مطرح کرده‌اند برای اثبات اینکه هر فراز تقطیع شده قرآنی می‌تواند معنای تام و مستقلی داشته باشد: تخصیت مناسبت با قواعد لفظی و اصطلاح با شیوه عقلا در استناد به کلام؛ دیگر: سنت فقه‌ها در استناد به این نوع از فرازها و مسلم انگاشتن این نوع استدلال. برای آگاهی بیشتر از تفصیل این دلایل و نیز همچنین پاسخ به اشکالات و موانع احتمالی در راه وجود معنای مستقل برای فرازهای تقطیع شده بنگرید: همان، ص ۴۷۳ - ۵۰۸.

۳. برای رعایت اختصار تنها به یاد کرد برخی نشانی‌های این مطلب بسته می‌کنیم: المیزان، ج ۲، ص ۶۴، درباره فقره ﴿وَأَنْقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلِكَةِ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۹۵) که آن را در بر دارنده نهی از هر نوع افراط و تفريطی می‌دانند که از بین رفتن مسلمین را یا آنچه سبب قوت و حیات آنان است در بی دارد، نیز: همان مجلد ص ۴۰۱ درباره فقره ﴿وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾؛ مرحوم مغنية در تفسیر الکافش، ج ۱، ص ۲۰۹؛ تفسیر نوین، ص ۱۷۵. در میان مفسران اهل تسنن بنگرید: محمد عزّة دروزه در التفسیر الحدیث، ج ۱، ص ۵۲۸؛ بهره‌گیری از آیه ﴿وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى﴾؛ و [سوگند به] آنکه نر و ماده را آفرید (سوره لیل، آیه ۳) برای تکلیف مساوی زن و مرد در همه ابعاد دینی و دنیوی؛ ج ۴، ص ۲۵؛ استفاده از آیه

جمع‌بندی بحث تاکنون

باری بر پایه قاعده‌ای که در باره آن سخن گفتیم و برای نخستین بار ظاهراً مرحوم طباطبایی به اهمیت آن تنبه داده‌اند، دریچه‌ای دیگر به گلستان معارف بی‌کران قرآن گشوده می‌گردد. حتی بر این اساس، فهم بسیاری از روایت‌ها نیز که مخصوصاً ^{بلطفه} در آنها از این شیوه بهره گرفته‌اند، آسان‌تر و مستدل‌تر می‌گردد.^۱

امکان وجود باطن مستقل برای هر فقرهٔ تامٰ قرآنی

آنچه گذشت مقدمه‌ای ضروری بود برای اثبات آنچه در این بخش خواهیم گفت. نشان دادیم که هر فقرهٔ قرآنی را که از نظر لفظی تامٰ باشد، می‌توان از جهت معنایی نیز کامل و مستقل از دیگر بخش‌های آیه و نیز مستقل از سیاق آیات مدنظر گرفت و معنایی از ظاهر آن برداشت کرد. اکنون می‌افزاییم که آن فقرهٔ ممکن است^۲ نه تنها ظاهری مستقل داشته باشد، بلکه این امکان وجود دارد که باطنی نیز متناسب با ظاهر آن فقرهٔ داشته باشد که لزوماً به باطن دیگر قسمت‌های آیه یا حتی ظاهر دیگر فقره‌های آیه وابسته نباشد. به قید «لزوماً» در اینجا باید نیک در نگریست. معنای این قید، آن است که باطن هر فقرهٔ از آیه ممکن است با باطن دیگر فقره‌ها هماهنگ و کاملاً هم‌راستا باشد، همچنانکه در بسیاری نمونه‌ها این گونه است. ولی این نیز ممکن است که در مواردی میان باطن یک فقرهٔ با باطن فقره‌های دیگر یک آیه تفاوت روشی وجود داشته باشد. بنابراین هماهنگ نبودن باطن یک فقرهٔ با

۱. در یک نمونه کهنه دیگر (متوفی ۳۱۹ق. یا پیش از آن)، نویسنده‌ای زیدی با استفاده از فقره‌ای از آیه در مطلبی غیر مرتبط با سیاق تیجه‌ای گرفته، که تلویحاً با موافقت ابن قبه متکلم برجستهٔ شیعی روپرورد شده است. بنگرید: کمال الدین ص ۱۱۱ درباره فقرهٔ **﴿أَتَيْعُوا مَنْ لَا يَسْتَكْمِلُ أَجْرُهُ﴾** سورهٔ پیغمبر، آیه ۲۱.
۲. توجه شود که مدعای ما در اینجا این نیست که همه آیات قطعاً چنین ویژگی‌ای دارند، زیرا چنین ادعایی تنها در محدوده داشت مخصوص ^{بلطفه} است. از این رو این سخن را با قید امکان مطرح می‌کنیم، بدین معنا که این ویژگی دست کم در محدوده برخی آیات که در روایات به باطن آن اشاره شده است، دیده می‌شود.

ظاهر یا باطن فقره‌های دیگر را نباید امری شگفت و خلاف قاعده دانست و روایتی را که آن معنا را مطرح کرده است به سرعت کنار نهاد. زیرا روش است که باطن، حقیقتی پنهان در آن سوی ظاهر است و حد و مرزهای کلی ظاهر آیه یا فقره قرآنی در آن نیز لحاظ می‌شود. حال اگر ظاهر، معنایی مستقل از دیگر بخش‌های آیه داشته باشد، باطن نیز به تبع آن معنایی مستقل از باطن یا ظاهر دیگر بخش‌های آیه خواهد داشت. بنابراین از این بیان دو نکته برداشت می‌شود:

الف) باطن برخی فقره‌های تام قرآنی با باطن دیگر بخش‌های آیه - که آن فقره در آن جای دارد - یا آیه‌های پیشین و پسین، وابستگی دائمی ندارد.

ب) باطن برخی فقره‌های تام قرآنی از نظر معنایی به ظاهر فقره‌های دیگر یا آیات پیشین و پسین الزاماً وابسته نیست. این مدعای نیز با درنگ در مدعای بند الف روش می‌گردد، زیرا اگر باطن یک فقره بتواند در برخی موارد، از باطن دیگر فقره‌ها - که معمولاً هم سنخ و هم سو با آن باطن و به آن نزدیک‌تر هستند - مستقل باشد، آنگاه به طریق اولی به ظاهر فقره‌های دیگر - که از آن فاصله معنوی بیشتری دارند - وابستگی دائمی و جدایی‌ناپذیر خواهد داشت.

پس از این توضیح، به ترتیب در زیر به برخی نمونه‌های این دو قاعده اشاره می‌کنیم.

نمونه‌های بند الف:

نمونه اول: ﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوالدَيْهِ حَمَلَتُهُ أُمُّهُ وَهُنَّ عَلَىٰ وَهُنِّ وَفِصَالُهُ فِي عَامِينِ أَنَّ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالدَّيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرَ. وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا طُغِيَّهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبَعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

۱. سوره لقمان، آیات ۱۴ و ۱۵: و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او باردار شد، سستی بر روی سستی. و از شیر بازگرفتنش در دو سال است. [آری، به او سفارش کردیم] که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من است.

در روایتی که مرحوم کلینی با سند خود از امیرالمؤمنین علیہ السلام در باره این دو آیه نقل کرده است، می خوانیم:

«....عَنِ الْأَصْبَحِ بْنِ نُبَيَّةَ اللَّهَ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّاً عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى - «أَنَا شَكْرُ لِي وَلِوَالِدِيَكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ»، فَقَالَ: الْوَالِدَانِ اللَّذَانِ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمَا الشُّكْرَ، هُمَا اللَّذَانِ وَلَدَا الْعِلْمَ وَوَرَثَا الْحُكْمَ وَأَمْرَ النَّاسَ يُطَاعِتُهُمَا؛ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ: «إِلَيَّ الْمَصِيرُ»؛ فَمَصِيرُ الْعِيَادَ إِلَى اللَّهِ. وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ الْوَالِدَانِ؛ ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى ابْنِ حَنْتَمَةَ وَ صَاحِبِهِ، فَقَالَ فِي الْخَاصِّ وَالْعَامِ: «وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي»، يَقُولُ فِي الْوَصِيَّةِ وَ تَعْدِلُ عَمَّنْ أَمْرَتَ بِطَاعَتِهِ: «فَلَا تُطِعْهُمَا»، وَ لَا تَسْمَعْ قَوْهُمَا. ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ: «وَ صَاحِبِهِمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»، يَقُولُ: عَرَفَ النَّاسَ فَضْلَهُمَا وَ ادْعُ إِلَى سَبِيلِهِمْ، أَوْ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَّابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ»، قَالَ: إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيَّنَا، فَأَنْقُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُمُوا الْوَالَّدَيْ»، نَفَّا إِنْ رِضَاهُمَا رِضَا اللَّهِ وَ سَخْطَهُمَا سَخْطَ اللَّهِ^۱

با دقت در روایت در می یابیم که امام، در مقام تأویل آیه به رسول اکرم ﷺ و خودشان بوده‌اند، ولی عبارت (وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا) را فقره‌ای جداگانه به شمار آورده‌اند و برای آن باطنی مستقل نیز بیان داشته‌اند. در این حدیث، فقره‌های پیشین و پسین همگی به تناسب معنای کلی باطنی معنا شده‌اند، یعنی تأویل آیه به والدین حقیقی که آدمی علم و دین را از ایشان فرا می‌گیرد. ولی این نکته منافاتی ندارد با این مطلب که فقره (وَ إِنْ جَاهَدَاكَ...) حقیقتی ثابت و مستقل - در لایه ظاهر - و علاوه بر آن در بردارنده باطنی مستقل از باطن دیگر قسمت‌های آیه داشته باشد.

شاید در اینجا این پرسش به ذهن آید که در چنین مواردی با چه شناسه‌ای پی

۱ و اگر تو را ودادرنده‌تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان میر، و [الى] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن، و راه کسی را پیروی کن که توبه‌کтан به سوی من بازمی‌گردد و [سرانجام] بازگشت شما به سوی من است، و از [حقیقت] آنچه انجام می‌دادید شما را بخبر خواهم کرد.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۸؛ تفسیر قمی، ج ۲، صص ۱۴۹-۱۴۸.

ببریم که این فقره از آیه ممکن است باطنی مستقل از باطنِ دیگر قسمت‌های آیه و غیرمرتبط با آن‌ها داشته باشد؟ پاسخ آن است که در این گونه موارد باید دید اگر این فقره متناسب با فقره‌های پیشین به تأویل رود، آیا می‌توان به مضمون آن ملتزم بود؟ این ملاک می‌تواند حتی در تحلیل این مطلب که چرا امام این فقره را دارای باطنی جداگانه دانسته‌اند نیز، بسیار سودمند باشد. برای نمونه در آیه مورد بحث، اگر ضمیرهای فقره ﴿وَ إِنْ حَاجَدَاكَ...﴾ را به والدین باطنی یعنی رسول اکرم ﷺ و امیر المؤمنین علیہ السلام باز گردانیم، لازم می‌آید که در باره این دو بزرگوار، این فرض قابل تصوّر باشد که ایشان کسی را به شرک وادارند، حال آنکه این لازمه بی‌شك باطل است. بنابراین در اینجا امکان هم سنخي باطن این فقره با فقره‌های پیش و پس وجود ندارد. پس باید برای آن باطنی مستقل در نظر گرفت.

باری، به این مبنای رسیدیم که هر فقره قرآنی باطنی مستقل دارد. نیز این نکته روشن شد که باطن هر فقره لزوماً هم سنخ و هم سو با باطن دیگر فقره‌ها یا دیگر آیات پیشین و پسین نیست. بر این اساس، دیگر جای این پرسش نیست که اگر والدین در فقره ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيَكَ﴾ به والدین روحانی - یعنی رسول اکرم و امیر المؤمنین علیهمَا و آلهما الصلاة والسلام - تأویل شود، آنگاه این تأویل چگونه با فقره ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهُنَّا عَلَى وَهْنٍ وَ فُصَالَهُ فِي عَامِينَ﴾ تناسب دارد؟ زیرا اساساً لزومی ندارد که باطن این دو فقره با یکدیگر هم جهت و هم سنخ باشند، بلکه هر یک برای خود باطنی مستقل دارند. البته چنانکه گفتیم، باطن هر فقره با ظاهر آن بی‌گمان متناسب خواهد بود، ولی وجود تناسب میان باطن یک فقره با ظاهر و باطن فقره‌ای دیگر از آیه ضروری نیست.^۱

برخی بزرگان تلاش کرده‌اند که میان باطن مطرح شده در حدیث با فقره ﴿حَمَلَتْهُ

۱. در این باره بنگرید: شرح ملاصالح مازندرانی، ج ۷، ص ۹ و ۱۰۱ و ج ۲۳، ص .

﴿أَمْه...﴾ به گونه‌ای هماهنگی ایجاد کنند.^۱ تلاش‌های این بزرگان و یافته‌های آنان، البته در جای خود ارزشمند است و شاید فی نفسه درست باشد، ولی با توجه به آنچه گذشت، الزامی به طرح آن دیده نمی‌شود، بلکه این حدیث را با توجه به مبنای یاد شده نیز می‌توان پذیرفت.

نمونه دوم: ﴿وَ الشُّعَرَاءُ يَتَّعِّثُمُ الْغَاوُونَ، أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَبْيَمُونَ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلِمُوا، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلِبٍ يَنْقُلُونَ﴾^۲

بر اساس ظاهر این آیات، سخن از شاعران است و استثناء یاد شده نیز ظاهراً استثناء از شاعران است. اما در برخی روایتها، اولاً مراد از شاعران را کسانی دانسته‌اند که با آراء خود دین را دیگر گون کرده‌اند و مردمان نیز در این گمراهی از آنان پیروی می‌کنند. به عبارت روشن‌تر، باطن مفهوم شاعران، دشمنان اهل بیت ﷺ هستند. ثانیاً استثنای ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ نیز به شیعیان هدایت‌پذیر تأویل شده است.

امام باقر علیه السلام این معانی را این گونه بیان فرموده‌اند: قال «الَّذِي يَرَكَ حِينَ تَقُومُ» فی النبوة، «وَ تَعْلَمُكَ فی السَّاجِدِينَ»، قال: فی أصلاب النبیین. «وَ الشُّعَرَاءُ يَتَّعِّثُمُ الْغَاوُونَ» قال: نزلت فی الظیین غیروا دین الله بآرائهم و خالفوا أمر الله؛ هل رأیتم شاعراً قط تبعه أحد؟ إنما عنی بذلك الظیین وضعوا دیناً بآرائهم، فیتبعهم الناس على ذلك. و يؤكد ذلك قوله: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِمُونَ» يعني: يناظرون بالأباطيل و يجادلون بالحجج المضلة و فی كل مذهب یذهبون. «وَ أَنَّهُمْ

۱. بنگرید: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۰؛ ج ۳۷۱، ص ۱۵۲-۱۵۱؛ مرآة العقول، ج ۵، صص ۱۰۰-۹۹.

۲. سوره شعراء، آیات ۲۲۷-۲۲۶: «وَ شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند. آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی سرگردانند؟ و آنان اند که چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند، مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته‌اند باری خواسته‌اند. و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.»

يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» قال: يعظون الناس و لا يتّعظون، و ينهون عن المنكر و لا ينتهون، و يأمرون بالمعروف و لا يعملون، و هم الذين غصبوا آل محمد حَقَّهم.

ثم ذكر آل محمد عليهم السلام و شيعتهم المهدىين، فقال: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ دَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ اتَّصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا». ثم ذكر أعداءهم و من ظلمهم، فقال: «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» آل محمد حقهم «أَئَ مُنْقَلِبٌ يَنْقَلِبُونَ». هكذا و الله نزلت^۱

علامه طباطبائی در بحث روایی مربوط به این آیات، بخشی از روایت بالا را آورده و عقیده دارد که «الشعراء» در این آیه بیانگر معنایی جامع است، یعنی: «الذین یتّنى صناعتهم على الغی و الغوایة»^۲ که دشمنان اهل بیت^{طابتلله} و غاصبان حقوق ایشان یا قصه‌گویان که در روایتی دیگر از مصاديق شاعران دانسته شده است،^۳ همگی بیان نمونه‌ها و مصاديقی از این مفهوم جامع و کلی است.^۴

این سخن بخش اول روایت را به درستی توضیح می‌دهد، ولی ایشان بخش دوم روایت را نیاورده‌اند که مراد از عبارت «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...» را اهل بیت^{طابتلله} و همه شیعیان - نه تنها شاعران مؤمن - دانسته است و درباره آن توضیحی بیان نفرموده‌اند.^۵ به نظر می‌رسد در اینجا نیز بر اساس قاعدة مورد بحث ما که خود ایشان بیان کرده‌اند، این بخش از آیه در ظاهر خود مستقل فرض شده است. بنابراین باطن آن نیز مستقل از ما قبل خواهد بود، لذا لزومی ندارد مصاديق آن، نخست از جنس

۱. تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۲۵؛ مضمون برخی از فقره‌های روایت را شیخ صدوق و صاحب تأویل الآیات نیز گزارش کرده‌اند. بنگرید: البرهان، ج ۴، ص ۱۹۴.

۲. المیزان ج ۱۵ ص ۳۳۱.

۳. الاعتقادات، شیخ صدوق، صص ۱۱۰-۱۰۹.

۴. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳۷.

۵. به عبارت دیگر، بر اساس تفسیر آقای طباطبائی استثناء یاد شده متصل است و شاعران مؤمن را خارج می‌نماید، همچنان که خود ایشان به این نکته تصریح نموده‌اند. (المیزان ج ۱۵ ص ۳۳۱) ولی بر اساس تفسیر روایت، استثناء منقطع است که اهل بیت^{طابتلله} و شیعیان ایشان را در بر می‌گیرد، و تنها مخصوص شاعران مؤمن نیست.

شاعران - به معنای مصطلح - باشند و سپس از آن استثناء شوند. در این صورت معنای مستقل این فقره چنین است: «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهنده... از زمرة کسانی که سردمدار جریان گمراهی‌اند، بیرون هستند». در این صورت پذیرش تأویل یاد شده آسان‌تر خواهد بود. آنچه استقلال این فراز را بهتر توجیه می‌کند، آن است که استثناء یاد شده را - حتی در لایه ظاهر - استثناء منقطع بدانیم، که ظاهراً پیش فرض روایت نیز چنین است.

البته تنها زمانی می‌توانیم این استثناء را منقطع بدانیم که بخواهیم این فقره را مستقلاً معنا کنیم؛ ولی اگر بخواهیم آن را به عنوان یک فقره از آیه یاد شده و در ارتباط با آیات پیشین معنا کنیم، باید این استثناء را متصل به شمار آوریم. بنا براین متصل بودن و منقطع بودن استثناء در ظاهر آیه، هر دو قابل جمع است، ولی هر یک در مقامی مخصوص به خود و با پیش فرضی جداگانه.^۱

نمونه‌های بندها^۲:

نمونه اول: ﴿بِقِيَّةِ اللَّهِ حَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾^۳

چنانکه می‌دانیم، این آیه در ادامه آیاتی است که به نصایح و هشدارهای حضرت شعیب علیه السلام نسبت به قومش می‌پردازد. ایشان در آیات پیشین، قوم خود را از کم فروشی و پایمال کردن حقوق اقتصادی مردمان باز داشتند. در آیه ۸۶ ایشان به قوم

۱. برای نمونه‌هایی دیگر نزدیک به آنچه آمد، بنگرید: البرهان، ج ۵، ص ۹۳ ع حدیث ۴، و ص ۷۵۲ حدیث ۱. نیز بنگرید: تأویل شب در آیه «وَاللَّلِي إِذَا يَغْشَاهَا» (الشمس آیه ۴) به برخی دشمنان اهل بیت و حکومت وی، در حالی که آیات پیش از آن به رسول اکرم یا امام علی یا امامان معمصوم صلوات الله علیهم تأویل شده است: الکافی ج ۸ ص ۵۰؛ البرهان ج ۵ ص ۶۷۰ - ۶۷۱ گفتنی است برخی از مفسران معاصر نیز اذعان کرده‌اند که هماهنگی معنای باطنی با ظاهر آیه ضرورت ندارد. بنگرید: کیهان اندیشه، ش ۳۹، ص ۱۹. مصالحه با آیت الله جوادی آملی. از ظاهر برخی سخنان ملا صدرای نیز این نکته استبطاط می‌شود که شرط پذیرش معنای باطنی، موافقت آن با ظاهر آیه نیست، بلکه هماهنگی با کتاب و سنت بسنده خواهد بود: تفسیر القرآن الکریم (ملا صدرای) ج ۲ ص ۱۵۷.

۲. سوره هود، آیه ۶۸: اگر مؤمن باشید، باقیمانده [حال] خدا برای شما بهتر است، و من بر شما نگاهبان نیستم.

خود یادآوری می‌کنند که: «سرمایه حلالی که برای شما باقی می‌ماند، هر چند کم و اندک باشد اگر ایمان به خدا و دستورش داشته باشید بهتر است». ^۱ اکنون شاهد بحث ما آنجاست که در روایت‌های متعدد، فقره ﴿بَقِيَ اللَّهُ حِيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ به امامان معصوم علیهم السلام به ویژه امام زمان سلام الله عليه تأویل شده است.^۲ تأویل بقیة الله به امام معصوم علیهم السلام به توجه به بحث‌های گذشته امری غریب نمی‌نماید. به تعبیر برخی نویسنده‌گان: «درست است که در آیه مورد بحث، مخاطب قوم شعیب‌اند، و منظور از "بَقِيَ اللَّهُ" سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد، "بَقیة الله" محسوب می‌شود. تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ "بَقیة الله"‌اند. و از آنجا که مهدی موعود علیهم السلام آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام علیهم السلام است، یکی از روشنترین مصاديق "بَقیة الله" می‌باشد و از همه به این لقب شایسته‌تر است، بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است».^۳

اما موضوع سخن در اینجا آن است که این باطن با ظاهر آیه پیشین (وَ يَا قَوْمُ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَ الْبَيْزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْنَتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ)^۴ نسبتی ندارد، گرچه لزومی هم به وجود مناسبت نیست. زیرا این فقره خود به تنها بی معنایی تام و باطنی مستقل دارد. تأکید می‌کنیم اگر تناسب باطن یک فقره با باطن دیگر فقره‌های یک آیه ضروری نباشد، آنگاه تناسب داشتن آن باطن با ظواهر

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۰۳.

۲. برای نمونه بنگرید: *الكافی*، ج ۱، ص ۴۷۲، درباره امام باقر علیهم السلام: *کمال الدین*، ص ۳۳۱ و *الکافی*، ج ۱، ص ۴۱۲، درباره امام زمان علیهم السلام: *بحار الأنوار*، ج ۲۴، ص ۲۱۱-۲۱۲، درباره چند تن از ائمه علیهم السلام از جمله امام رضا علیهم السلام.

۳. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۰۵-۲۰۴.

۴. سوره هود، آیه ۸۵: «وَ اى قومٍ مِنْ، پیمانه و ترازو را به داد، تمام دهید، و حقوق مردم را کم مدهید، و در زمین به فساد سر بر مدارید».

فقره‌های دیگر یا آیات پیشین و پسین به طریق اولی ضروری نخواهد بود. برای توضیح این مطلب، درنگ در این نکته بایسته است: وقتی در مقام تأویل یک آیه باشیم که چند فقره را در بر می‌گیرد، قاعده‌تاً معنایی که برای همه فقره‌ها بیان می‌کنیم، در یک خط سیر کلی قرار می‌گیرند و از یک هدف کلی تبعیت می‌کنند، و از این منظر همگی با یکدیگر هم هدف هستند. برای نمونه در آیه ﴿وَ إِنْ جَاهَدَاكَ...﴾ که پیش از این به بررسی آن پرداختیم، همه معانی باطنی یاد شده در فقره‌های پیش و پس از این بخش، در مقام بیان جایگاه و ارزش پدر و مادر روحانی‌آدمی یعنی رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهمما الصلاة والسلام هستند. لذا از این زاویه، همگی از یک هدف کلی تبعیت می‌کنند و با یکدیگر قربت بسیار دارند، اما این مسئله دائمی و همیشگی نیست.

می‌توانیم در مورد باطن یک آیه، به دلایلی بپذیریم که با وجود این هماهنگی و پیوستگی کلی، فقره‌ای مانند ﴿وَ إِنْ جَاهَدَاكَ﴾ می‌تواند باطنی جداگانه و غیر مرتبط با باطن دیگر بخش‌های آیه داشته باشد، و ضرورتی دائمی و اجتناب ناپذیر برای ضرورت هماهنگی باطن این فقره با باطن دیگر فقره‌ها دیده نمی‌شود. در این صورت، چنین ضرورتی به طریق اولی میان باطن این فقره با ظاهر دیگر فقره‌های همان آیه یا ظاهر آیات پیشین و پسین وجود نخواهد داشت. زیرا روشن است که فاصله معنایی میان باطن آن فقره با ظاهر آیات یا فقره‌های دیگر، از فاصله میان باطن چند فقره از آیه بیشتر است. فهم روایاتی که فقره ﴿بَقَيَّثُ اللَّهُ حَيْزٌ لَكُمْ﴾ را بر امام معصوم علیه السلام تطبیق می‌کنند در گرو همین نکته است.

نمونه دوم:

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ رُلْفَةً سِيَّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ يِهِ تَدَعُونَ﴾^۱

۱. سوره ملک، آیه ۲۷: «وَ آن گاه که آن [لحظه موعود] را نزدیک ببینند، چهره‌های کسانی که کافر شده‌اند در هم رود، و گفته

چنانکه از سیاق پیداست و مفسران نیز بیان داشته‌اند، آیات پیشین و ظاهر این آیه در باره قیامت است و در پاسخ این پرسش مشرکان که منکرانه از حضرت رسول اکرم ﷺ می‌پرسیدند: قیامت کی خواهد بود؟^۱ اما امام باقر علیه السلام این آیه را به طور جداگانه مدّ نظر قرار داده و آن را بدین سان تأویل فرموده‌اند: «عَنْ زُرَارَةِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ الْمُصَدَّقَةِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلَمَّا رَأَوْهُ رُلْفَةً سِيَّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ». قَالَ: هَذِهِ نَزَّلْتُ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِهِ، الَّذِينَ عَمِلُوا مَا عَمِلُوا، يَرَوْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْمُصَدَّقَةِ فِي أَغْبَطِ الْأَمَاكِنِ لَهُمْ فَيُسِّيءُ وُجُوهُهُمْ، وَ يُعَالَلُ لَهُمْ: هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ الَّذِي انتَهَلْتُمْ إِسْمَهُ».»^۲

بر اساس این تأویل، ضمیر «ه» در «رأوه» در لایه باطنی به امیرالمؤمنین علیه السلام باز می‌گردد. می‌بینیم که مناسبت این باطن را با آیات پیشین - که ظاهر آن مربوط به قیامت است - شرط صحّت تأویل ندانسته‌اند، و گرنه این تأویل موجه نمی‌نمود. بدین ترتیب، پس از آنکه پذیرفتیم که این آیه خود مستقل‌اند نیز معنایی و ظاهری تواند داشت، آنگاه می‌توان بر اساس مقدماتی که در بحث صبغه ولایت گذشت، ضمیرهای موجود را به گونه‌ای به مرجع خود باز گرداند که با اهل بیت علیه السلام از سویی و دشمنان ایشان از سوی دیگر ارتباط یابد. به نظر می‌آید که این حدیث شریف را نیز همین گونه باید تحلیل کرد.

نمونه سوم:

﴿وَ السَّمَاءُ ذَاتٌ الْجُبُكَ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أَفِكَ﴾^۳

۱- شود: «این است همان چیزی که آن را فرامی‌خوانید!»

۲- مجمع‌البيان، ج ۱۰، ص ۴۹۴؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۴۶۵؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۵۳.

۳- الكافی، ج ۱، ص ۴۲۵، حدیث ۶۸.

۴- سوره داریات، آیات ۷-۹: «سوگند به آسمان مشبک، که شما [درباره قرآن] در سخنی گوناگون‌اید. [بگوی] تا هر که از آن برگشته، برگشته باشد.»

از سیاق این آیات پیداست که روی سخن خداوند، با مشرکانی است که از پذیرش دعوت نبوی سر باز می‌زدند. در این آیات، خداوند سوگند یاد می‌کند که آنان به گونه‌گونی سخن می‌گویند و با یکدیگر همداستان نیستند، لذا به تناقض دچار گشته‌اند.

بنا بر نظر علامه طباطبایی، مراد آیه دیدگاه‌های گوناگون مشرکان در بارهٔ قرآن است که گاه آن را سحر می‌دانستند، گاه آن را از گونهٔ القیات شیاطین جنَّ به شمار می‌آوردند، و گاه نیز قرآن را شعر یا افتراء یا افسانه‌های پیشینیان می‌خوانندند. به تبع این تهمت‌ها، رسول اکرم ﷺ را نیز ساحر، شاعر یا مجنون قلمداد می‌کردند.^۱ آنگاه می‌فرماید: کسی به این آیین گردن نمی‌نهد که از همهٔ نیکی‌ها کناره گرفته باشد.^۲ دیگر مفسران نیز کم و بیش، آیه را به همین گونه تفسیر کرده‌اند.^۳

اما اگر این سه آیه - به ویژه آیه ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفِ﴾ - را مستقل از آیات پیشین در نظر گیریم، و بخواهیم آن را دارای حقیقتی ثابت و معنایی جامع و فraigیر بدانیم که همهٔ روزگاران را دربرگیرد، آنگاه می‌توان گفت: قرآن در این آیات همهٔ کسانی را که در برابر دعوت به توحید یا حقانیت نبوت یا ولایت اوصیای دین ایستاده و گردنکشی کرده‌اند، مخاطب ساخته است که: شما در اندیشه‌ها و گفتارهای خود دچار تناقض گشته‌اید و از فهم حقیقت آنچه انکارش می‌کنید، ناتوانید. از این رو هر یک به راهی گرویده‌اید و به غلط، پنداری را درباره آن فراز می‌آورید.

ظاهرًا با این گونه پیش فرض است که امام باقر علیه السلام آیه را با قطع نظر از مخاطبان نخستین - یعنی همان مشرکان - و صرف نظر از سیاق آیات، بیانگر معنایی تام و مستقل دانسته‌اند که باطن آن نیز به تبع استقلال ظاهر از سیاق، مستقل از آیات

۱. المیزان، ج ۱۸، ص ۴۶۶.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۳۱.

۳. جامع البیان، ج ۲۶، ص ۱۱۸؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۳۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۳۹۶.

پیشین و پسین خواهد بود. بنگرید: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : إِنَّكُمْ لَأَفْيَ قَوْلٌ مُخْتَلِفٌ» فی أَمْرِ الْوَلَايَةِ، «يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ» قَالَ: مَنْ أُفِكَ عَنِ الْوَلَايَةِ أُفِكَ عَنِ الْجَنَاحِ» توضیح این که بر پایه مقدمات گذشته، خطاب آیه در لایه باطنی به مخالفان ولایت معصومان است، پس ضمیر در «unge» نیز بر اساس همان پیش فرض ها به ولایت باز می گردد. کوتاه سخن اینکه هر دو لایه ظاهر و باطن، از یک ملاک پیروی می کنند؛ پس این روایت نیز با آنچه در بحث صبغه ولایی باطن قرآن گذشت، بیانگر امری غریب و غیر موجّه نیست. همچنین در پرتو قاعده‌ای که در بند «ب» آورده‌یم، عدم هماهنگی آن با سیاق نیز پذیرفتی خواهد بود. بنابراین در برخورد با این گونه روایت‌ها باید پیش فرض آن نوع نگاه به آیه را که سبب چنان تأویل گشته است، به درستی بشناسیم و صیرفاً به جهت عدم هماهنگی معنای بیان شده با سیاق آیات، به طرد و طرح روایت دست نزنیم.^۲

در پایان این بخش، یادآوری این نکته را ضروری می‌دانیم که برای استخراج یک مفهوم عام و حقیقت ثابت از یک فراز قرآنی، تجزیه خصوصیات عَرَضی و تمرکز بر روح معنای آن فراز شرطی بنیادین است. تنها در این صورت می‌توان تأویل یاد شده را توجیه کرد و بیانگر نمود ولایی آن حقیقت ثابت دانست. برای نمونه در مثال ﴿بَقِيَ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُتُّمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۳ اینکه مخاطبان این فراز، قوم حضرت شعیب علیه السلام هستند و «بقيت الله» نیز منافع حلالی است که خداوند، پس از

٤٨. الكافي، ج ١، ص ٤٢٢، حديث

۲. آنچه آمد، تنها بخشی از نمونه‌های قاعدةٔ یاد شده در بند «ب» است. بسیاری از روایت‌ها را که در کتاب کافی، کتاب الحجه، باب «فیه نُکْتَ وَنَفْتَ مِن التَّذَبْرِ فِي الْوَلَايَةِ» آمده، می‌توان بر پایهٔ همین قاعدةٔ تحلیل کرد و پذیرفت. تنها برای نمونه، نشانی برخی از این روایتها یاد می‌کنیم: **الكافی**، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۵؛ ص ۴۱۴، ح ۹؛ ص ۴۱۷، ح ۹؛ ص ۴۱۸، ح ۲۵ و ۲۸؛ ص ۴۱۹، ح ۳۷؛ ص ۴۲۳، ح ۳۷؛ ص ۴۲۵، ح ۵۸؛ ص ۴۲۶، ح ۶۷؛ ص ۴۲۸، ح ۸۹؛ در همهٔ این موارد، تأویل‌های بیان شده که همگی در ارتباط با اهاست. سنت **بلطفه** است، با ظاهر سیاه، آیات، با هیچ گونه هماهنگ، نداند با تناسب آن: اندک است.

۳۰۰۵ هود، آیه ۸۶

انجام کامل معامله و بدون کم فروشی برای فروشنده بر جای گذارد، خصوصیات عرضی این فقره به شمار می‌آیند و مفهوم حقیقی آیه را محدود نمی‌کنند.

اگر این الغاء خصوصیات عرضی تحقق یابد، آنگاه بقیت الله به همان حقیقتی اشاره دارد که لابه‌لای بحث، از زبان نویسنده‌گان تفسیر نمونه آورده‌یم. در این صورت پذیرش اینکه تأویل بقیت الله، امام معصوم علیه السلام و در روزگار ما امام زمان عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف است، دشوار نخواهد بود. البته این تأویل، خود از گونه جری و تطبیق به شمار می‌آید.

خصوصیت سوم: امکان ارتباط ظاهر یک آیه با باطن آیه‌ای دیگر

در میان روایت‌های تأویلی، گاه به روایت‌هایی بر می‌خوریم که در آنها نوعی ارتباط میان ظاهر یک آیه با باطن آیه‌ای دیگر مطرح شده است. برای نمونه می‌توان از روایتی یاد کرد که در تأویل آیات سوره شمس، از امام صادق علیه السلام رسیده است. امام علیه السلام در باره آیه ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾^۱ فرموده‌اند: «الشمس أمير المؤمنين علیه السلام وضحاها قیام القائم علیه السلام، لأن الله سبحانه قال: وأن يُحشر الناسُ ضحىً».^۲

در توضیح این روایت باید بگوییم که آیه ﴿وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَىً﴾^۳ مربوط به داستان حضرت موسی علیه السلام و ساحران است. آنگاه که خداوند همه آیات خود را - به تصریح آیه ۵۶ سوره طه - به فرعون نشان داد، وی همه را دروغ پنداشت و آنها را جادو خواند و گفت: «ما [هم] قطعاً برای تو سحری مثل آن خواهیم آورد، پس میان ما و خودت موعدی بگذار که نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو، [آن هم] در جایی هموار». اکنون باید دید چگونه این آیه با آیه ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ مرتبط

۱. سوره الشمس، آیه ۱: سوگند به خورشید و تابندگی‌اش.

۲. تأویل الآیات، ص ۷۷۷.

۳. سوره طه، آیه ۵۶: [موسی] گفت: «موعد شما روز جشن باشد که مردم پیش از ظهر گرد می‌آیند».

است؟ در فقره ﴿وَ أَنْ يُخَسِّرَ النَّاسُ ضُحَّى﴾ سخن از گرد آمدن و فرا خوانده شدن مردم است در بازهای از زمان که نور خورشید بر همه جا چیره گشته و زمین را یکسر روشن کرده است. به طور معمول، چاشتگاه (=ضُحَى) این ویژگی را دارد که مردمان در آن هنگام، از خواب ظاهری برخاسته و روزی نو را آغاز می‌کنند.

حال برهه دیگری از زمان فرا می‌رسد که در آن، پرتو خورشید ولايت، امیر المؤمنین علیه السلام در آینه مهدوی و عدالت منجی موعود جلوه‌گر می‌شود؛ مردمان در آن برهه نیز از خواب غفلت بر می‌خیزند و مرحله‌ای جدید در حیات بشری را از سر می‌گیرند. پس همان ویژگی که در «ضُحَى» به کار رفته، در آیه سوره طه دیده می‌شود و در آن برهه - که در اینجا هنگامه ظهرور است - نیز خود نمایی می‌کند.^۱ از همین جاست که امام روا دیده‌اند که واژه «ضحاها» را به ظهرور امام مهدی علیه السلام تأویل نمایند و برای برکشیدن این تأویل، از ظاهر آیتی دیگر مدد گیرند. امام صادق علیه السلام در تأویل آیه ﴿كَذَبَتْ ثُمُّوْدٌ بِطَعْوَاهَا﴾^۲ نیز همین روش را بار دیگر به کار می‌گیرند. می‌فرماید: «ثُمُود رهط من الشيعة، فإن الله سبحانه يقول: ﴿وَ أَمَّا ثُمُودٌ فَهُدَىٰ نَّا هُمْ فَأَسْتَحْبُو الْعَمَى عَلَى الْمُهْدَى فَأَخَذْتُهُمْ صاعِقَةُ العَذَابِ الْمُؤْنَى﴾^۳ و هو السيف إِذَا قام القائم علیه السلام». در آیه مورد استشهاد امام می‌خوانیم که قوم ثمود پس از آنکه هدایت الهی و پیام آسمانی را دریافت کردند و به نهایت حقانیت آن نیز پی بردن، کثر راهه کفر را بر شاهراه ایمان و کوری را بر نور هدایت ترجیح دادند. همین معیار و ویژگی بر فرقه‌های منحرف شیعه همچون زیدیه، فطحیه و واقفیه نیز صدق می‌کند که پس

۱. چه این ویژگی را در زمان ظهور به رجعت تفسیر کنیم یا به برخاستن همه بشریت از خواب گران ستم و بیداد و غفلت؛ برای موضوع سخن ما تفاوتی ندارد.

۲. سوره الشمس، آیه ۱۱: [قَوْمٌ] ثُمُود بِه سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند.

۳. سوره فصلت، آیه ۷۷: وَ أَمَّا ثُمُودِيَّانَ، پس آنان را راهبری کردیم، و [إِنَّ] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند، پس به [کیفر] آنچه مرتکب می‌شدند صاعقه عذابِ خفت‌آور، آنان را فروگرفت.

۴. تأویل الآیات، ص ۷۷

از آنکه حقانیت ولایت ائمه را دریافتند، از پذیرش کامل آن سر باز زدند و پس از شهادت برخی امامان به بیراهه‌ها در غلتیدند. امام علی^ع نیز دقیقاً از همین یکسانی در عملکردها بهره گرفته‌اند و ثمود را به این فرقه‌ها تأویل برده‌اند.

نمونه دیگر از همین پیوند میان ظاهر یک آیه با باطن آیه‌ای دیگر، روایتی است که در آن امام صادق علی^ع از ظاهر آیه ﴿وَ الْقَيْتُ عَلَيْكَ حَبَّةً مِّنِي﴾^۱ بهره گرفته و مراد از «حب» را در آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبَّ وَ النَّوْى﴾^۲ فرد مؤمن دانسته‌اند.^۳ این در حقیقت، بیان معنای تأویلی آیه است. از آنجا که پیشتر درباره این روایت و چگونگی ارتباط میان این دو آیه سخن گفتم، در اینجا از بازگفت آن خودداری می‌کنیم.

باری، آنچه گذشت، نمونه‌هایی از این قاعده بود که در روایات جلوه می‌کند. برخی مفسران حوزه تفسیر روایی تشیع نیز برای توجیه برخی تأویل‌های رسیده از معصومان علیهم السلام^ع از این روش سود جسته‌اند. برای نمونه سید شرف‌الدین استرآبادی در باره روایتی که «الأرض» را در آیه ﴿وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَاهَا﴾^۴ به شیعیان تأویل کرده‌اند، می‌گوید: «قوله: و الأرض الشيعة، يعني بذلك قوله تعالى: ﴿الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾ و قوله تعالى: ﴿وَ الْبَلْدُ الطَّيِّبُ يَجْرِي نَبَاثَةً يَأْذِنُ رَبَّهُ﴾، و البلد هو الأرض الطيبة التي تنبت طيباً وكذلك الشيعة الإمامية».^۵

روشن است که وی از نسبتی که میان زمین و برکت در آیه یاد شده برقرار شده، برای توجیه این روایت بهره گرفته است. علی بن ابراهیم نیز «القصر المشید» را مثالی برای امیر المؤمنین علی^ع و دیگر امامان علیهم السلام^ع می‌داند که فضائل آنان در همه جهان

۱. سوره طه آیه ۳۹.

۲. سوره انعام آیه ۹۵.

۳. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۷۰.

۴. سوره الشمس آیه ۶.

۵. تأویل الآیات، ص ۷۷۷.



پراکنده شده و بر همه دنیا چیره شده است. آنگاه برای آنکه این چیرگی را توضیح دهد، به فراز **﴿يَطْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾**^۱ استناد می‌کند.^۲ وجه استشهاد ظاهراً آن است که در این آیه، دین خدا حاکم بر همه آیین‌ها و مُشرف بر آنها معرفی شده است. از سویی مشید به معنای شیء بلند و مرتفع و مُشرف بر اطراف آمده است.^۳ فضائل امیر المؤمنین و ائمه نیز در همه دنیا پراکنده شده است. پس این وجه اشتراک معنایی، به وی این امکان را می‌دهد تا با کمک آیه یاد شده، «قصر مشید» را مثلى برای امیر المؤمنین و دیگر ائمه **عليهم السلام** به حساب آورد.^۴

جمع‌بندی این بخش

از نمونه‌هایی که گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که ارتباطی که در عنوان این بخش از آن سخن گفتیم، از گونه استشهاد است؛ بدین معنا که مناسبت لفظی و معنوی موجود میان دو آیه سبب می‌شود که بتوان از معنای به کار رفته در ظاهر یک آیه و نسبتی که میان الفاظ آن برقرار شده است، برای کشف باطن آیه دیگر بهره گرفت، همان گونه که در نمونه‌های روایی گذشت.

تذکر

نکته مهم این است که به خدمت‌گیری ظاهر یک آیه برای شناخت باطن آیه دیگر، اگر از زبان معصوم **عليهم السلام** و به دست ایشان انجام شود، خطاب‌پذیر و واقع نماست و بی‌شكّ ما را به لایه‌ای از معانی باطنی آیه رهنمون می‌سازد. ولی اگر از سوی مفسران انجام شود، خطاب‌پذیر خواهد بود و لزوماً باطن آیه را با یقین قطعی

۱. سوره التوبة، آیه ۴۳؛ سوره الفتح، آیه ۲۸، سوره الصف، آیه ۹.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۵

۳. کتاب العین، ج ۶ ص ۲۷۷ – ۲۷۸؛ التحقیق، ج ۶ ص ۱۶۴

۴. برای نمونه‌های دیگری از به کارگیری این قاعده از سوی علی بن ابراهیم بنگردید: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶۴ – ۱۶۳ در باره آیه ۱۳ سوره مائدہ؛ همان مجلد ص ۲۳۱ در باره آیه ۴۴ سوره اعراف؛ همان مجلد ص ۳۱۵ در باره آیه ۶۴ سوره یونس؛ همان ج ۲ ص ۱۰۵ در باره آیه ۳۵ سوره نور.

برای ما آشکار نمی‌کند، از این رو حجیت ندارد، مگر آنکه بتوان برای سخن و برداشت آنان و ارتباطی که میان ظاهر یک آیه و باطن آیه دیگر برقرار کرده‌اند، مستند و توجیهی روایی یافت که در این صورت، به حالت پیشین باز می‌گردد.

خصوصیت چهارم: امکان ارتباط باطن یک آیه با باطن آیه دیگر

به سیاق موارد پیشین، در برخی روایت‌ها به گونه‌ای میان باطن دو آیه پیوند زده‌اند. به این شکل که برای بیان باطن آیه «الف» سراغ آیه «ب» برویم و تأویلی برای آن بیان کنیم، آنگاه به جهت تناسب لفظی یا معنوی – یا هر دو – میان آن دو آیه، باطن آیه الف را نیز از سخن باطن آیه «ب» و همانگ با آن بدانیم، البته با رعایت مقتضیات مخصوص آیه الف، و سپس آن باطن را کشف کنیم. مهم آن است که میان دو آیه در این موارد، بی‌گمان باید مناسبی لفظی یا معنوی بر قرار باشد، بنابراین باید تصور کرد که در چنین روایت‌ها، این گونه پیوندها به گونه‌ای بی‌ضابطه و بدون معیار میان دو آیه مطرح شده است. برای روشن‌تر شدن این بحث، چند نمونه را توضیح می‌دهیم:

امام رضا علیه السلام در تأویل «النجم» در آیه ﴿وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدُان﴾^۱ باطن نجم را رسول الله ﷺ دانسته‌اند. آنگاه برای استشهاد بر این معنای باطنی، می‌فرمایند: «وَ قد سَمَّاهُ اللَّهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ فَقَالَ: ﴿وَ النَّجْمٌ إِذَا هَوَى﴾، وَ قَالَ: ﴿وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ فالعلامات: الأوبياء و النجم: رسول الله^۲

بر اساس این روایت، امام نخست نجم را در دو آیه دیگر، به رسول خدا علیه السلام تأویل کرده‌اند؛ سپس به جهت اشتراک آیه سوره الرحمن با آن دو آیه در واژه

۱. سوره الرحمن، آیه ۶.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳. تأویل «نجم» به رسول خدا علیه السلام در آیه ﴿وَ عَلَامَاتٍ...﴾ در روایت‌های دیگری نیز دیده می‌شود. بنگرید: البرهان، ج ۳، ص ۴۱۰-۴۰۸. تأویل نجم به رسول خدا علیه السلام در آیه نخست سوره نجم نیز در کلام علی بن ابراهیم فراز آمده است. بنگرید: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۳۳.

«النجم»، آن را گواهی بر تأویل نجم در این آیه به رسول خدا ﷺ دانسته‌اند.^۱ امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی، در باره آیه ﴿... وَ لَا يَرَوْنَ حُكْمَيْفَيْنَ * إِلَّا مَنْ رَحْمَ رَبُّكَ وَ لِذِلِّكَ حَلَقَهُمْ...﴾ مراد خداوند از «منْ رَحْمَ رَبُّكَ» را شیعیان دانسته و سپس افزوده‌اند: «وَ لِرَحْمَتِهِ حَلَقَهُمْ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: (وَ لِذِلِّكَ حَلَقَهُمْ)^۲ يَقُولُ: لِطَاعَةِ الْإِمَامِ الرَّحْمَمِ الَّتِي يَقُولُ: (وَ رَحْمَتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ)^۳ يَقُولُ: عِلْمُ الْإِمَامِ، وَ وَسِعَ عِلْمُهُ الَّذِي هُوَ مِنْ عِلْمِهِ كُلَّ شَيْءٍ هُمْ شِيعَتِنَا».^۴

در این روایت، نخست واژه «رحمتی» را در آیه‌ای دیگر به علم امام علیه السلام تأویل می‌کنند، سپس به جهت اشتراک هر دو آیه در موضوع رحمت، آیه ﴿وَ لِذِلِّكَ حَلَقَهُمْ﴾ را به «لطاعة الإمام» تأویل فرموده‌اند. ارتباط طاعت امام با علم امام نیز البته روشی است، زیرا امام علیه السلام به همه مصالح دنیا و آخرت شیعیان واحوال مادی و معنوی و پنهان و آشکار آنان علم دارد. پس سود و زیان آنان را بیش از هر کس دیگر - حتی خود شیعیان - می‌شناسند. در این صورت، عقل هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد که سخن چنین کسی را باید بی‌چون و چرا پذیرفت.^۵

امام باقر علیه السلام در پاسخ به ابوبصیر که از ایشان در باره آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا...﴾^۶ می‌پرسد، می‌فرمایند: «هو والله ما أنتم عليه»؛ «این آیه به خدا سوگند، به آنچه که شما - شیعیان - بدان باور دارید - یعنی همان ولایت اهل بیت علیهم السلام - اشارت

۱. توجه شود که امام علیه السلام برای «الشجر» تأویلی بیان نفهمده‌اند، ولی این دلیلی بر عدم پذیرش تأویل واژه «النجم» نیست. چه بسا الشجر نیز باطنی متناسب و هم جهت با باطن النجم داشته باشد که امام به هر دلیل، بیان آن را لازم ندیده‌اند.

۲. سوره هود، آیه ۱۱۸ - ۱۱۹.

۳. سوره هود، آیه ۱۱۹.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

۵. الكافی، ج ۱، ص ۴۲۹، حدیث ۸۳

۶. البته در این روایت، واژه «کل شیء» هم در آیه ۱۵۶ سوره اعراف به شیعیان تأویل شده است، که چون از موضوع بحث ما بیرون است بدان نپرداختیم. برای توضیح بیشتر این تأویل بنگرید: بحار الأنوار، ج ۲۴، صص ۳۵۴ - ۳۵۵.

۷. سوره فصلت، آیه ۳۰: در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»، سپس ایستادگی کردند...

می‌کند.» سپس برای گواهی بر این مطلب می‌فرمایند: «و هو قوله تعالى: ﴿وَأَنْ لَوِ
اسْتَقَامُوا عَلَى الظَّرِيقَةِ لَا سُعَيْنَاهُمْ مَاءً عَدَقاً﴾»^{۲۰۱}

در این جا نیز، امام نخست استقامت بر راه را در آیه سوره جن، به استقامت بر ولایت اهل بیت علیهم السلام تأویل می‌کند. پس از این تأویل و با توجه به اشتراک دو آیه در مفهوم استقامت در راه حق، آیه سوره «فصلت» را نیز به پایداری بر ولایت تأویل نموده‌اند.^۳

علاوه بر روایتها، در کلمات برخی مفسران نیز بهره‌گیری از این روش دیده می‌شود. برای نمونه:

- علی بن ابراهیم واژه «الحق» را در آیه ﴿وَلَوِ اتَّبَعَ الْحُقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ...﴾^۴ به رسول خدا صلوات الله عليه وسلم و امیر المؤمنین عليه السلام تأویل می‌کند، سپس می‌نگارد: «و الدلیل علی ذلك قوله: ﴿قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحُقْقِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۵ یعنی بولاية امیر المؤمنین عليه السلام»^۶

- صاحب تأویل الآیات واژه «کلمات» را در آیه ﴿وَلَوِ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَفْلَامٌ وَ الْبَسْرُ يَمْدُدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَجْرٍ مَا تَفَدَّثُ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۷ به اهل بیت علیهم السلام

۱. سوره جن، آیه ۱۶: «وَأَكْرَ [مردم] در راه درست، پایداری ورزند، قطعاً آب گوارانی بدیشان نوشانیم».

۲. تأویل الآیات، ص ۵۲۴.

۳. گفتنی است تأویل استقامت در این دو آیه به استواری بر ولایت امیرالمؤمنین و دیگر معصومان علیهم السلام در روایات متعدد دیگر نیز آمده است. بنگرید: البرهان ج ۴ صص ۷۹۰ - ۷۸۷؛ ج ۵ ص ۵۱۰ - ۵۰۸.

۴. سوره المؤمنون، آیه ۷۱.

۵. سوره النساء، آیه ۱۷۰.

۶. تفسیر القمی ج ۲ ص ۹۲. تأویل آیه ﴿قد جاءكم الرسول...﴾ به ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام در روایتهای معصومین نیز آمده است. بنگرید: الكافی ج ۱ ص ۴۲۴؛ تفسیر البياشی ج ۱ ص ۲۸۵؛ مجمع البیان ج ۳ ص ۲۲۱؛ برای نمونه‌های دیگری از کاربرد این روش در کلام علی بن ابراهیم بنگرید: تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۸۸، درباره آیه ۸۳ سوره تحمل؛ همان، ج ۲ ص ۱۹۸ درباره آیه ۷۲ سوره احزاب؛ همان مجلد، ص ۲۵۱ - ۲۵۰؛ درباره آیه ۵۵ سوره زمر؛ همان مجلد، ص ۲۵۴ - ۲۵۳، درباره آیه ۶۹ سوره زمر؛ همان مجلد ص ۲۷۹ درباره آیه ۵۲ سوره شوری؛ همان مجلد، ص ۲۸۹ درباره آیه ۷۸ سوره زخرف.

۷. سوره لقمان آیه ۷۷؛ و اگر آن چه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا را هفت دریایی دیگر به یاری آید، سخنان خدا بیان

تأویل می‌برد و برای استشهاد اینگونه می‌نویسد: «و يدلّ على أنّم الكلمات قوله عز و جل: ﴿فَتَأَقَّى آدُمٌ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾^۱ و قوله تعالى: ﴿وَ إِذَا ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾^۲ فهم الكلمات التامات». ^۳

ظاهرًا مراد وی آن است که در دو آیه مورد اشاره نیز تأویل کلمات، اهل بیت ع هستند و بر پایه این قرینه در آیه سوره لقمان نیز همین تأویل جاری است. این مطلبی است که وی در ذیل دو آیه مورد اشاره نیز بدان تصریح کرده است^۴ و روایاتی هم بر آن دلالت دارند.^۵

نتیجه آن که پیوند میان باطن دو آیه، در اینجا نیز از گونه شاهد و گواه است، یعنی با علم به تأویل آیه «الف» و سپس وجود پیوند لفظی و معنوی میان آن با آیه «ب»، از آیه الف به عنوان گواه و شاهدی بهره گیریم بر اینکه باطن آیه ب نیز همان تأویل است.

چند یادآوری

(۱) نکته‌ای را که در بخش پیشین تذکر دادیم، در اینجا نیز باید مراعات کرد. هر گونه ارتباط یابی میان باطن دو آیه باید تنها در محدوده روایات باشد و برداشت‌های غیر معصومان را، صرفاً زمانی می‌توان پذیرفت که مستند روایی داشته باشد.

(۲) از نکته پیشین، این نتیجه به دست می‌آید که اگر در روایتی برای واژه به کار رفته در یک آیه تأویلی بیان شده باشد، آن تأویل تنها محدود به همان آیه است؛

۱. نپذیرد. قطعاً خداست که شکست‌نپذیر حکیم است.

۲. سوره قرقه آیه ۳۷.

۳. سوره بقره آیه ۱۲۴.

۴. تأویل الآیات، ص ۴۳۳.

۵. تأویل الآیات، ص ۵۰ و ۸۲.

۶. الخصال ص ۳۰۵؛ البرهان ج ۱ ص ۱۹۲-۱۹۴.

۷. برای نمونه‌هایی دیگر از این رویکرد، بنگرید: البرهان ج ۲، ص ۵۳۶، ۱۸۵۳، ۱۸۰.

بدین روی نمی‌توان دیگر آیاتی را که همان واژه یا مفهوم در آنها به کار رفته است، به همان گونه تأویل نمود. بر این اساس، گاهی در دو روایت، یک واژه را که در دو آیه آمده است، به دو شکل متفاوت و گاه به شدت مخالف یکدیگر تأویل نموده‌اند. چنین پدیده‌ای به هیچ روی، به معنای تهافت و تنافض میان آن روایات نخواهد بود. برخی دانشوران آشنا به حوزه تأویل نیز به درستی به این نکته توجه داده‌اند.^۱

به عنوان نمونه؛ در بعضی از روایتها «الشمس و القمر» را در آیه پنجم سوره الرحمن^۲ به برخی از دشمنان اهل بیت ﷺ تأویل برده‌اند^۳ ولی در روایاتی دیگر، همین دو واژه در آیات نخستین سوره الشمس^۴ به رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین علیه السلام تأویل می‌شود.^۵

به هر روی اهل بیت ﷺ گنجینه‌های دانش الهی و حافظان حریم قرآنند و همه ظواهر و بواسطه قرآن برای ایشان آشکار است. از همین رو هر آیه را متناسب با اراده الهی از آن تأویل می‌کنند که کسی جز آنان را یارای چنین کاری نیست. بنا بر این در وادی تأویل نیز - که از خطیرترین حوزه‌های علوم الهی است - باید تنها در

۱. مرآة الأنوار ص ۲۰۰: ذیل واژه «الشمس»؛ ص ۲۵۵ ذیل واژه «الفؤاد»؛ ص ۲۶۶ ذیل واژه «القلب»؛ ص ۲۷۰ ذیل واژه «القمر».

۲. «الشمسُ وَ الْقَمَرُ يُحْسِبُانِ»؛ خورشید و ماه بر حسابی [اروان] اند».

۳. تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۴۳؛ تأویل الآیات، ص ۱۳۶ عالیه این تأویل مبتنی بر این پیش فرض است که واژه حُسْبَان در این آیه به «عذاب» معنا شود. گفتنی است کاربرد حُسْبَان به این معنا در آیه ۴۰ سوره کهف نیز دیده می‌شود: «... وَ يُرْسِلُ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ...»؛ و مجازات حساب شده‌ای از آسمان بر باغ تو فرو فرستد...». (ترجمه آیت الله مکارم شیرازی)

۴. سوره الشمس آیات ۱ و ۲: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرٌ إِذَا تَلَاهَا».

۵. الكافی ج ۸ ص ۵۰؛ البرهان ج ۵ ص ۶۷۱-۶۷۰ برای نمونه‌ای دیگر بنگرید: تأویل واژه «الإنسان» در آیه چهارم سوره التین؛ آیه ششم سوره العادیات و آیه دوم سوره العصر به برخی دشمنان اهل بیت ﷺ در تفسیر البرهان ج ۵ ص ۶۹۳ و ۷۳۷؛ تأویل همین واژه در آیه ۱۵ سوره احقاف به امام حسین علیه السلام: البرهان ج ۵ ص ۳۹؛ نیز تأویل این کلمه در آیه ۳ سوره الرحمن به امیرالمؤمنین علیه السلام: البرهان ج ۵ ص ۲۲۹-۲۳۰.

گسترهای که با بیان ایشان روشن گشته است، گام نهاد.

نتیجه بحث

در زمینهٔ ویژگی‌های باطن قرآن از مجموع روایات برداشت می‌شود که باطن قرآن صبغهٔ ولایی و مرتبط با مقامات اهل بیت علیهم السلام دارد و تنها بر اساس پیوند آن با ولایت آن بزرگواران تعریف می‌شود. امکان وجود باطن جداًگانه برای هر فقرهٔ قرآنی - مستقل از فقرهٔ دیگر - از خصوصیات باطن قرآن است. از سوی دیگر ممکن است ظاهر یک آیهٔ باطن آیه‌ای دیگر مرتبط باشد، به این معنا که با استناد به ظاهر یک آیهٔ می‌توان مقدمات کشف باطن آیه‌ای دیگر را فراهم ساخت. این نیز خصوصیت دیگری برای باطن قرآن است. سرانجام خصوصیت چهارم آن است که ممکن است باطن یک آیهٔ باطن آیهٔ دیگری مرتبط باشند و بتوان از باطن آیه‌ای برای کشف باطن آیات دیگر کمک گرفت. نکتهٔ مهم در اینجا آن است که فرایندِ اعمال همهٔ ویژگی‌های یاد شده، تنها و تنها در گسترهٔ صلاحیت معصوم علیهم السلام است. از این رو اقوال مفسران جز معصومان، اگر با ادعای تبیین باطن قرآن مطرح شود، به حکم عقل، فاقد حجیت است.

منابع

- کتاب‌ها:

۱. قرآن کریم با ترجمهٔ

استاد محمد مهدی فولادوند تحقیق و نشر: دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، تهران، ۱۴۱۵ق، چاپ: اول.^۱
و ترجمهٔ آیت الله ناصر مکارم شیرازی، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، قم، ۱۳۷۳ش، چاپ: دوم.

۱. در همهٔ آیات ترجمه شده از ترجمهٔ استاد فولادوند بهرهٔ گرفته‌ایم، جز در یک مورد که از ترجمهٔ آیت الله مکارم استفاده نموده‌ایم و به آن تصریح کرده‌ایم.

٢. الإحتجاج، الشيخ احمد بن على بن ابى طالب طبرسى، تعلیق و ملاحظات: السيد محمد باقر الخرسان، ١٣٨٦ق، دارالنعمان للطباعة والنشر، النجف الأشرف.
٣. الاعتقادات، شيخ صدوق، تحقيق: عصام عبد السيد، بيروت، دار المفيد للطباعة والنشر، چاپ: دوم، ١٤١٤ق.
٤. بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأطهار، محمد باقر المجلسى، مؤسسة الوفاء - بيروت، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ق.
٥. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، تصحیح و تعلیق و تقديم: الحاج میرزا محسن کوچه باغی، طهران، ١٤٠٤ق، منشورات الأعلمی.
٦. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، تحقيق: قسم الدراسات الاسلامیة موسسه البعثة، تهران، ١٤١٦ق، چاپ: اول، قم.
٧. تأویل الآیات، شرف الدين الحسینی، تحقيق و نشر: مدرسة الإمام المهدی علیه السلام، قم، چاپ: اول، ١٤٠٧ق.
٨. التحصین، سید ابن طاووس (چاپ شده به همراه کتاب اليقین وی)، تحقيق: محمد باقر الانصاری و محمد صادق الانصاری، مؤسسه دار الكتاب (الجزائری)، قم، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٩. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ١٣٦٠ش.
١٠. تفسیر البغوى المسمى معالم التنزيل، حسين بن مسعود بغوى، تحقيق: عبدالرازاق المهدی، بيروت، دار احياء التراث العربي، چاپ: اول، ١٤٢٠ق.
١١. تفسیر الثعلبی (الکشف و البیان)، احمد بن ابراهیم الثعلبی، تحقيق: أبي محمد بن عاشور، مراجعة و تدقیق: نظیر الساعدی، چاپ: اول، ١٤٢٢ق، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
١٢. التفسیر الحدیث، محمد عزت دروزة، قاهره، دار إحياء الكتب العربية، ١٣٨٣ق.
١٣. تفسیر الصافی، الفیض الكاشانی، مکتبة الصدر، طهران، الطبعة: الثانية، ١٤١٦ق.
١٤. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، تحقيق: السيد هاشم الرسولی المحلاطی، المکتبة العلمیة الإسلامية، طهران.
١٥. تفسیر فرات الكوفی، فرات بن إبراهیم الكوفی، تحقيق: محمد الكاظم، الطبعة: الأولى، ١٤١٠ق، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، طهران.
١٦. تفسیر القرآن الکریم، سید مصطفی خمینی، تحقيق و نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ١٤١٨ق، چاپ: اول.
١٧. تفسیر القرآن الکریم، صدرالمتألهین محمد بن ابراهیم الشیرازی، تحقيق: محمد خواجه‌ی، انتشارات بیدار، قم، ١٣٦٦ش، چاپ: دوم.
١٨. تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، تصحیح و تعلیق و تقديم: السيد طیب الموسوی الجزائری،

- الطبعة: الثالثة، ١٤٠٤ق، مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر، قم.
١٩. التفسير الكاشف، محمد جواد مغنية، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٤٢٤ق، چاپ: اول.
 ٢٠. تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازی و ديگران، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٧٤ش، چاپ: اول.
 ٢١. تفسير نوين، محمد تقى شريعتى، تهران، شركت سهامي انتشار، ١٣٤٦ش.
 ٢٢. التمهيد، يوسف ابن عبد البر، تحقيق: مصطفى بن أحمد العلوى، محمد عبد الكبير البكري، ١٣٨٧ق.
 - المغرب، وزارة عموم الأوقاف و الشؤون الإسلامية.
 ٢٣. جامع البيان فى تفسير القرآن، ابو جعفر محمد بن جریر طبرى، بيروت، دار المعرفة، چاپ: اول، ١٤١٢ق.
 ٢٤. الحاشية على أصول الكافي، رفيع الدين محمد بن حیدر النائيني، تحقيق: محمد حسين الدراتي، الطبعة الأولى، ١٤٢٤ق، قم، دار الحديث.
 ٢٥. الخصال، الشيخ الصدوق محمد بن علي بن بابويه القمي، صحّحه وعلق عليه: على أكبر الغفارى، منشورات جماعة المدرسین في الموزة العلمية، قم، ١٤٠٣هـ.
 ٢٦. دعائم الإسلام، القاضي النعمان المغربي، تحقيق: آصف بن على أصغر فيضي، دار المعارف، القاهرة، ١٩٦٣م.
 ٢٧. روضة الوعاظين، محمد بن حسن الفتال النيسابورى، تقديم: السيد محمد مهدى الخرسان، منشورات الشريف الرضى، قم.
 ٢٨. سایه ها و لایه های معنایی، محمد اسعده، مؤسسه بوستان کتاب، قم، چاپ اول، ١٣٨٥.
 ٢٩. شرح أصول الكافي، مولى محمد صالح المازندراني، مع تعليقات: الميرزا أبو الحسن الشعراوى، ضبط وتصحيح: السيد على عاشور، دار إحياء التراث العربى، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢١ق.
 ٣٠. [كتاب] الغيبة، محمد بن إبراهيم النعمانى، تحقيق: فارس حسون كريم، قم، أنوار الهدى، ١٤٢٢ق.
 ٣١. فقه پژوهی قرآنی، سید محمد علی ایازی، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ١٣٨٠ش.
 ٣٢. الكافي، الشيخ محمد بن يعقوب الكليني، تصحيح و تعليق: على أكبر الغفارى، دار الكتب الإسلامية، طهران، الطبعة الخامسة، ١٣٦٣ش.
 ٣٣. كتاب العين، الخليل بن احمد الفراهيدى، تحقيق مهدى المخزومى و ابراهيم السامرائي؛ قم، دار المجرة، الطبعة الثانية، ١٤١٠ق.
 ٣٤. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، محمود بن عمر الزمخشرى، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤٠٧ق، چاپ: سوم.
 ٣٥. كمال الدين، الشيخ الصدوق، تصحيح و تعليق: على أكبر الغفارى، ١٤٠٥ق، مؤسسة النشر الإسلامي.
 ٣٦. لسان العرب، جمال الدين محمد بن مكرم المصرى (ابن منظور)، دار الفكر- دار صادر، بيروت، ١٤١٤ق.

٣٧. مجمع البيان في تفسير القرآن، فضل بن حسن طبرسي، انتشارات ناصرخسرو، تهران، ۱۳۷۲، چاپ سوم. با مقدمه محمد جواد بلاغی.
٣٨. المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقى، عنى بنشره وتصحیحه و التعليق عليه: السيد جلال الدين الحسيني (محدث ارموي)، دار الكتب الإسلامية - تهران، ۱۳۷۰ هـ.
٣٩. مرآة الانوار (چاپ شده به عنوان مقدمة تفسیر البرهان)، ابوالحسن العاملی الاصفهانی، مقدمه محمد بن جعفر زرندي، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا.
٤٠. مرآة العقول، العلامة محمد باقر المجلسي، تهران، دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
٤١. المسائل السروية، الشیخ المفید، تحقيق: صائب عبد الحمید، الطبعه: الثانية، ۱۴۱۴ق، دار المفید للطباعة و التوزیع، بيروت.
٤٢. معانی الاخبار، الشیخ الصدوّق، تصحیح وتعليق: علی أكبر الغفاری، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
٤٣. مفاتیح الأصول، سید محمد مجاهد، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، بی‌تا، بی‌جا.
٤٤. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبائی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۷ق، چاپ: پنجم.
- مجلات:
٤٥. فصلنامه علوم حدیث، سال یازدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۵، پیاپی: ۴۲، مقاله «چیستی باطن قرآن کریم از منظر روایات»، علی اکبر بابایی.
٤٦. کیهان اندیشه، ششادی، مصاحبه با آیت الله جوادی آملی.
٤٧. مجله معرفت، سال هفتم، شماره دوم، پاییز ۱۳۷۷، پیاپی: ۲۶، مقاله «باطن قرآن کریم»، علی اکبر بابایی.